

انواع درختان، موتیف‌های خاص واژگانی در خلق تعابیر و تصاویر شاعرانه صائب

طاهره صادقی تحصیلی

علی حیدری

الهه قجری

چکیده

صائب بزرگ‌ترین شاعر سبک هندی، تحت تأثیر خصیصه مضمون‌یابی، طبیعت‌گرایی و درون‌گرایی، موفق به خلق تعابیر و تصاویر متعدد و متنوعی در خصوص انواع درختان شده است. گستره تکرار لفظ و تصویر درختان و در واقع خصلت تکرار شونده آن هم به صورتی مهم، حساسیت برانگیز و خاص برخی از عناصر درختان را به موتیف مبدل ساخته است. صائب با استفاده از ابزار بیانی (تشبیه، استعاره، کنایه، مجاز و نماد) به توصیف جزئیات درختان (شکل، رنگ، خاصیت) پرداخته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که درخت سرو با ۱۶۲ بار تکرار پربسامدترین موتیف به شمار می‌آید و بعد از آن درخت نخل و بید و سپس انواع درختان (تاک، نهال، خدنگ، صندل، صنوبر، شمشاد، چنار، طوبی... با بسامد کمتر (از نظر لفظ و معنی) در مرتبه پایین‌تری قرار دارند. در این پژوهش که مستخرج از پایان‌نامه است با استناد به نمونه‌ها و شواهد مناسب شعری به انواع موتیف‌های درختان و کارکردهای معنایی و بلاغی حاصل از آن اشاره شده است.

کلیدواژه‌ها: تصاویر، درختان، صائب، موتیف.

مقدمه:

درختان همواره از عناصر مضمون‌ساز در شعر و ادب فارسی بوده است. پیوند درختان و ادب فارسی همواره از زمان نخستین شاعران وجود داشته و در دوره‌های متفاوت شعر فارسی، وصف طبیعت و از جمله درختان، از شاخه‌ها و از گرایش‌های آن بوده است که شاعران گاه مضامین شعر خود را از درختان الهام می‌گرفته‌اند و به مدد آن اندیشه‌ها و افکار خود را به مخاطبان القا می‌کرده‌اند. از این دوره‌های طبیعت‌گرایی ادب فارسی، می‌توان به سبک هندی اشاره کرد. در این سبک، شاعر ضمن به کارگیری عناصر واژگانی درختان، به خلق تعابیر و تصاویر شاعرانه می‌پردازد. در واقع «عامل شکل‌گیری مضمون، اساساً قدرت تداعی شاعر (از رهگذر شباهت‌ها، مجاورت‌ها و تضادها)، امکانات دلالتی کلمات، امکانات تصویری و تداعی موتیف‌ها و قراردادهای ادبی است در حوزه آنچه در حس و ادراک آدمی واقع است - طبیعت با عناصر و لوازم آن و زندگی با جلوه‌ها و مظاهر آن.» (پورآلاشتی، ۱۳۸۴: ۱۶۶)

مضمون‌سازی در سبک هندی قلمرو نامحدودی دارد (نک: زاهدی‌کیا، ۱۳۹۱: ۲۴) و صائب از همه امور، اشیاء، عناصر طبیعت و محیط مضمون ساخته است که در راستای این امر دو شگردی را که در این پژوهش بسزایی دارد، به کار برده است:

۱. وی بر آن است که بدون انتقال معنی و تأثرات عاطفی و هیجانات روحی، میان درختان و مضمون‌های ذهنی پیوندی متناظر یا متقابل ایجاد کند و در نتیجه مخاطب را غافلگیر و شگفت‌زده نماید. «وی می‌کوشد برای اندیشه و مضمونی که در ذهن دارد، در خارج از ذهن در حوزه طبیعت، زندگی و پدیده‌های فرهنگی، قراردادهای ادبی و به طور کلی در عین، نظیری بیابد تا اجزای گزاره ذهنی با اجزای گزاره عینی متناظر و همساز گردد؛ بدون آنکه چندان به پیوند دقیق معنایی آن بیندیشد یا یکی از دو سوی گزاره (معقول - محسوس / محسوس - معقول) را بر دیگری ترجیح دهد.» (پورآلاشتی، همان: ۱۷۲) بر اساس شیوه درون‌نگری این سبک، شاعر امور پیرامون خود را به اعتبار تأثیری که در ذهن و روح داشته، معتبر دانسته و تنها از این جهت امور طبیعی و درختان در نظر پیروان سبک هندی، از جمله صائب مورد توجه قرار گرفته است. وی چنان از درختان متأثر می‌شود که با دیدن آن‌ها مضمون تازه‌ای در ذهنش شکل می‌گیرد و در قالب همان عنصر و به مدد آن به بیان مضمون می‌پردازد و اندیشه‌های خود را متجلی می‌سازد. «درخت کهن را می‌بیند که بیش از نهال جوان ریشه در خاک دوانیده است؛ یادش می‌آید که پیر فرتوت بیش از جوان نوحاسته به دنیا دلبستگی دارد. تاک مو را می‌بیند که بر هر درختی تکیه می‌کند و می‌پیچد تا باقی بماند و رشد کند؛ به یاد مردم غفلت زده می‌افتد که به هر بهانه‌ای هست، به دنیا می‌چسبد و از آن دل برنم دارد.» (زرین‌کوب، ۱۳۶۲: ۲۹۶ و ۲۹۵) صائب

کسی است که احساس و عاطفه و اندیشه او از همان طبیعت سرچشمه می‌گیرد، اما پس از گذراندن این تأثرات حسی که از روزنه فکر و احساس خویش دریافته است، و با بیشتر شاخ و برگ دادن این حالات و تأثرات، همچون یک نقاش چیره‌دست تصاویر زیبا و دلنشینی را خلق می‌کند و در قالب این تصاویر است که با خواننده ارتباط برقرار کرده و فکر و احساس خود را به او القا می‌کند.

۲. دیوان صائب سرشار از موتیف‌های طبیعی از جمله سرو، بید، نخل، لاله، گل سرخ، برگ، گنچه و ... می‌باشد که بارها در تصویرپردازی خود از آن‌ها بهره گرفته است. در تعریف موتیف گفته می‌شود که «موتیف (Motif) آن موضوع یا تمی (Teme) است که در کل آثار کسی یا در اثری خاص تکرار می‌شود و انس با یک اثر یا یک نویسنده، عمدتاً منوط به آن است. موتیف، مستقیماً به مسئله سبک مربوط است. دکتر شفیع آن را مرکز تصویر و شبکه تداعی در شعر م‌داند.» (صادق‌زاده، ۱۳۸۹: ۲۸۷) در مطالعات نقد ادبی امروز، «موتیف و کارکرد آن یکی از سرفصل‌های مهم در بررسی آثار و سیر اندیشه صاحب اثر، تحلیل سطح محتوایی اثر، دریافت رابطه فرم و محتوا و بررسی کیفیت این رابطه است. در سبک‌شناسی نیز از آنجا که هر تکراری مورد توجه است، موتیف به عنوان عنصر تکرار شونده مهم در کل ادبیات یا در کل آثار یک فرد یا در یک اثر خاص حائز اهمیت است.» (تقوی، ۱۳۸۸: ۸) به طور خلاصه، موتیف در ادبیات سه معنای کم و بیش متمایز دارد:

(۱) «موتیف باید درون‌مایه کوچک‌ترین واحد روایی (درون مایه یک جمله یا گزاره روایی) در سطح نحوی دانست. ایده‌ای که درون‌مایه آن را بیان می‌کند، ایده‌ای است که مواد لفظی اثر را با هم متحد می‌کند؛ به عبارت دیگر، هر اثر به عنوان یک کل ممکن است درون‌مایه‌ای واحد داشته باشد و در همین حال، هر بخش از آن نیز ممکن است درون‌مایه جداگانه‌ای داشته باشد. اگر اثر داستانی را بر این مبنا تجزیه کنیم، به اجزای تقسیم‌ناپذیر می‌رسیم؛ مانند "بعد از ظهر می‌آید"، "قهرمان می‌میرد"، "نامه دریافت نشد" و ... در یک روایت داستانی که اجزای روایت کلی هستند، در حقیقت، هر جمله از کل روایت موتیف خود را دارد.

(۲) موتیف به معنای عناصر خاص تکرار شونده که شامل موارد بسیاری می‌شود؛ از جمله شیء، حادثه، صدا، تصویر، رنگ، واقعه زمینی، حالات روانی (جنون، ترس، غم، شادی و...)، نشان یا ویژگی عمومی (چشم سیاه، موی قرمز، خال، پای لنگ و ...)، شخصیت نوعی و هر چیزی که به شخصیت وابسته است (حرف، تکیه کلام، رفتار، لباس پوشیدن، صدا، وضعیت روحی، رنگ چهره و...)، موقعیت، صحنه و غیره. در واقع آنچه این عناصر را به موتیف تبدیل می‌کند، ظهور مکرر آن‌هاست. هر حادثه‌ای به خودی خود موتیف نیست؛ اما وقتی تکرار می‌شود، حساسیت مخاطب را برمی‌انگیزد و نشان می‌دهد معنا و مقصودی پشت این تکرار هست. این عناصر تکرار رد پا یا نشان‌هایی هستند که دنبال آن‌ها به کشف و درک چیزی و رای متن می‌انجامد. بنابر این تعریف، موتیف عناصر تکرار شونده مهم یا حساسیت‌برانگیز در هر متن است. ظهور موتیف در شعر نیز بیشتر از این نوع است.

(۳) موتیف یکی از ایده‌ها، موضوع‌ها و الگوهای اندیشه غالب در متن است. هر متن ادبی، مجموعه و شبکه‌ای از درون‌مایه‌هاست. اصطلاح درون‌مایه به موضوع محوری و اصلی متن اشاره دارد که به آن انسجام می‌بخشد و هماهنگ‌کننده عناصر مختلف اثر ادبی با یکدیگر است. ممکن است در کنار این درون‌مایه اصلی درون‌مایه‌های دیگری در متن وجود داشته باشند که بعضی از آن‌ها با درون‌مایه اصلی ارتباط مستقیم دارند و بعضی ارتباط غیر مستقیم و حتی بعضی ممکن است با آن بی‌ارتباط باشند. هر کدام از درون‌مایه‌های فرعی اگر به عنصری چیره و غالب در متن تبدیل شوند، موتیف به شمار می‌روند. آنچه باعث چیرگی این درون‌مایه‌ها می‌شود، تکرار آن‌هاست. آنچه به تمایز تعریف دوم و سوم از موتیف می‌انجامد، این است که در تعریف دوم، تکرار بیشتر لفظی است و موتیف در این تعریف در ساحت لفظی و تصویری متن حضور دارد و به این دلیل، هم حساسیت‌برانگیزی آن در مخاطب افزون‌تر است و هم تشخیص آن در متن آسان‌تر، اما موتیف در تعریف سوم به محتوای متن و ساحت ایده‌ها مربوط است و کشف آن به تأمل نیاز دارد.» (نگ: موتیف چیست و چگونه شکل می‌گیرد؟ تقوی، دهقان، ۱۳۸۸: صص ۷-۳۱) با توجه به تعاریف سه‌گانه موتیف، می‌توان گفت که تعریف دوم آن گویای تعریف موتیف در اشعار صائب می‌باشد که شامل عناصر واژگانی خاص درختان در اشعار وی می‌باشد. او چنان عناصر واژگانی درختان را که در سطح لفظی و تصویری تکرار کرده که به یک عنصر مهم و حساسیت‌برانگیز و در نتیجه؛ موتیف مبدل نموده است. علاوه بر این، از آنجا که «تکرار عنصر یا الگوی معین، غالباً بیانگر ذهنیت و حساسیت هنرمند نسبت به یک موضوع یا پدیده است، به گونه‌ای که این ذهنیت به صورت ملکه ذهنی او در آمده و پیوسته در جریان خلاقیت‌های هنری خودنمایی می‌کند» (صادق‌زاده، ۱۳۸۹: ۲۸۷)، حساسیت صائب نیز نسبت به طبیعت و درختان چنان است که این عناصر به صورت اندیشه مسلط شاعر درآمده‌اند و همواره در جریان خلاقیت‌های شعری شاعر متجلی شده‌اند. وی بخشی از این موتیف‌ها را به

مدد درختان سرو، نخل و بید متجلی ساخته و به مدد درختان، کاربردها و تعابیر مربوط به آن‌ها مضمون‌آفرینی‌ها نموده و تصاویر شعری خود را خلق کرده است. ناگفته نماند که مضمون‌سازی و خلق تصاویر بر پایه امکانات تصویری و تداعی موتیف‌ها از باباغانی آغاز شده و نمونه‌های آن در شعر عرفی و ظهوری و طالب گسترش پیدا کرده و کلیم به طرز جدی و چشمگیری شبکه تصاویر و حوزه تداعی پیرامون موتیف‌ها را گسترش داده است. (نک: زاهدی کیا، ۱۳۹۱: ۳۱) در ادامه نیز صائب از این شگرد هنری چنان بهره گرفته که دیوان وی «به لحاظ حجم و گستره موتیف‌ها، یکی از غنی‌ترین دیوان‌های شعر سبک هندی [گردیده] است. بی‌شک، هیچ شاعری به اندازه او از موتیف‌ها و کلماتی که محور تداعی و تصویرند، استفاده نکرده است.» (پورآلاشتی، ۱۳۸۴: ۲۱۶) این موتیف‌ها گاه فقط جنبه واژگانی دارد و یا حداقل وجه تصویرساز آن چندان برجسته نیست و گاه اساسا دارای ارزش تصویری است و تصاویر گوناگون از رهگذر آن و با مرکزیت آن شکل می‌گیرد که موتیف‌ها به این طریق موجب خلق مضمون می‌شوند. (نک: همان: ۸۵) نویسنده در این پژوهش به بررسی و تحلیل موتیف‌های واژگانی درختان موجود در بخشی از اشعار صائب پرداخته و برای هر مورد نمونه‌ای ذکر کرده و موارد مشابه را با شماره غزل و شماره بیت عنوان نموده است تا خواننده در موارد مشابه، خود به دیوان صائب تبریزی مراجعه نماید.

بیان مسئله:

طبیعت، از عناصر شعری مهم در برخی از سبک‌های ادبی از جمله سبک هندی است. در این سبک درون‌گرا که قرن یازدهم و نیمه اول قرن دوازدهم را دربرمی‌گیرد، چگونگی برخورد شاعر با طبیعت سخت شایان توجه است. صائب شاعر پرتوان و نماینده برجسته این سبک نیز از پدیده‌های زیبای طبیعت، از جمله درختان متأثر شده و جمال و جلوه آن‌ها را در شعر فراموده است. در واقع او توانسته است نکته‌های زیادی را در درختان با نازک اندیشی کشف کند و وقتی خواننده با این عناصر طبیعی در شعر او رو به رو می‌شود، در نظر او نمایش و مفهوم تازه‌ای پیدا می‌کند. آنچه در این پژوهش اهمیت دارد، مضمون‌آفرینی صائب از عناصر واژگانی درختان و تکرار آن است. اینکه صائب می‌تواند از تذکار یا دیدار این عناصر طبیعی نکته‌ای تازه کشف کند و در هر موضوعی باریک شود و مضمونی لطیف بیابد، حاصل دید خاص و اندیشه معنی‌یاب و تخیل آفریننده توانای وی است که لحظه‌ای از سیر و پوییدن آرام نمی‌گیرد. این عناصر طبیعی چنان ذهن و اندیشه صائب را جلب نموده که به صورت ملکه ذهنی و اندیشه مسلط وی درآمده و موجب ایجاد تصاویر و مضامین متفاوتی از درختان شده‌اند و در جریان هنرنمایی‌های شعری‌اش خودنمایی می‌کنند؛ مانند: چون شانه چاک شدن دل شمشادقامتان، به بستان رفتن آن شمشادقد، صندل بر جبین مالیدن، از تسبیح بوی صندل بتخانه آمدن، بارور نشدن نهال، بی‌برگ شدن نهال، درخت پرثمر به یاد داشتن سرو و... البته صائب شاعری نیست که از بیان مضمون‌ها و تصاویر شعری خود تنها به دنبال پر کردن کلام باشد، بلکه از این مضامین و درختان برای ملموس کردن فکر و اندیشه خود بهره برده و استادانه و با ظرافت خاصی از آن‌ها برای بیان مقصود خود مدد گرفته است و با استفاده از مضمون‌سازی، حالات حسی خود را بیان می‌کند و مضامینی بسیار تازه می‌آفریند. از این رو، دیوان صائب سرشار از موتیف‌های طبیعی درختان؛ از جمله بید، تاک، سرو، گل سرخ، لاله، سبزه، غنچه و... می‌باشد که بارها در تصویرپردازی خود از آن‌ها مدد گرفته است. ناگفته نماند که وی از این شگرد هنری چنان بهره گرفته که دیوان وی به لحاظ حجم و گستره موتیف‌ها، یکی از غنی‌ترین دیوان‌های شعر سبک هندی گردیده است. بی‌شک، هیچ شاعری به اندازه او از موتیف‌ها و کلماتی که محور تداعی و تصویرند، استفاده نکرده است. این موتیف‌ها گاه فقط جنبه واژگانی دارد و یا حداقل وجه تصویرساز برجسته‌ای ندارند و گاه اساسا دارای ارزش تصویری است و تصاویر گوناگون با مرکزیت آن شکل می‌گیرد که موتیف‌ها به این طریق مضمون‌آفرین شده‌اند. در اهمیت موتیف گفته شود که در مطالعات نقد ادبی امروز، موتیف (Motif) و کارکرد آن یکی از سرفصل‌های مهم در بررسی آثار و سیر اندیشه صاحب اثر، تحلیل سطح محتوایی اثر، دریافت رابطه فرم و محتوا و بررسی کیفیت این رابطه است. در سبک شناسی نیز از آنجا که هر تکراری مورد توجه است، موتیف به عنوان عنصر تکرار شونده مهم در کل ادبیات یا در کل آثار یک فرد یا در یک اثر خاص حائز اهمیت است. با توجه به منابع مختلف می‌توان گفت که به طور خلاصه، موتیف در ادبیات دارای سه معنای کم و بیش متمایز است: ۱) موتیف باید درون‌مایه کوچک‌ترین واحد روایی (درون مایه یک جمله یا گزاره روایی) در سطح نحوی دانست. ایده‌ای که درون‌مایه آن را بیان می‌کند، ایده‌ای است که مواد لفظی اثر را با هم متحد می‌کند؛ به عبارت دیگر، هر اثر به عنوان یک کل ممکن است درون‌مایه‌ای

واحد داشته باشد و در همین حال، هر بخش از آن نیز ممکن است درون مایه جداگانه‌ای داشته باشد. اگر اثر داستانی را بر این مبنا تجزیه کنیم، به اجزای تقسیم‌ناپذیر می‌رسیم؛ مانند "بعد از ظهر می‌آید"، "قهرمان می‌میرد"، "نامه دریافت نشد" و... در یک روایت داستانی که اجزای روایت کلی هستند. در حقیقت، هر جمله از کل روایت موتیف خود را دارد. (۲) موتیف به معنای عناصر خاص تکرار شونده که شامل موارد بسیاری می‌شود؛ از جمله شیء، حادثه، صدا، تصویر، رنگ، واقعه زمینی، حالات روانی (جنون، ترس، غم، شادی و...)، نشان یا ویژگی عمومی (چشم سیاه، موی قرمز، خال، پای لنگ و...)، شخصیت نوعی و هر چیزی که به شخصیت وابسته است (حرف، تکیه کلام، رفتار، لباس پوشیدن، صدا، وضعیت روحی، رنگ چهره و...)، موقعیت، صحنه و غیره. در واقع آنچه این عناصر را به موتیف تبدیل می‌کند، ظهور مکرر آن‌هاست. هر حادثه‌ای به خودی خود موتیف نیست؛ اما وقتی تکرار می‌شود، حساسیت مخاطب را برمی‌انگیزد و نشان می‌دهد معنا و مقصودی پشت این تکرار هست. بنابر این تعریف، موتیف عناصر تکرار شونده مهم یا حساسیت‌برانگیز در هر متن است. ظهور موتیف در شعر نیز بیشتر از این نوع است. (۳) موتیف یکی از ایده‌ها، موضوع‌ها و الگوهای اندیشه غالب در متن است. هر متن ادبی، مجموعه و شبکه‌ای از درون‌مایه‌هاست. اصطلاح درون مایه به موضوع محوری و اصلی متن اشاره دارد که به آن انسجام می‌بخشد و هماهنگ‌کننده عناصر مختلف اثر ادبی با یکدیگر است. ممکن است در کنار این درون‌مایه اصلی درون‌مایه‌های دیگری در متن وجود داشته باشند که بعضی از آن‌ها با درون‌مایه اصلی ارتباط مستقیم دارند و بعضی ارتباط غیر مستقیم و حتی بعضی ممکن است با آن بی ارتباط باشند. هر کدام از درون‌مایه‌های فرعی اگر به عنصری چیره و غالب در متن تبدیل شوند، موتیف به شمار می‌روند. آنچه باعث چیرگی این درون‌مایه‌ها می‌شود، تکرار آن‌هاست. آنچه به تمایز تعریف دوم و سوم از موتیف می‌انجامد، این است که در تعریف دوم، تکرار بیشتر لفظی است و موتیف در این تعریف در ساحت لفظی و تصویری متن حضور دارد و به این دلیل، هم حساسیت‌برانگیزی آن در مخاطب افزون‌تر است و هم تشخیص آن در متن آسان‌تر، اما موتیف در تعریف سوم به محتوای متن و ساحت ایده‌ها مربوط است و کشف آن به تأمل نیاز دارد. با توجه به تعاریف سه‌گانه موتیف، می‌توان گفت که تعریف دوم آن گویای تعریف موتیف در اشعار صائب است که شامل عناصر واژگانی خاص درختان در اشعار وی می‌باشد. او چنان عناصر واژگانی درختان را که در سطح لفظی و تصویری تکرار کرده که به یک عنصر مهم و حساسیت‌برانگیز و در نتیجه؛ موتیف مبدل نموده است. علاوه بر این، از آنجا که «تکرار عنصر یا الگوی معین، غالباً بیانگر ذهنیت و حساسیت هنرمند نسبت به یک موضوع یا پدیده است، به گونه‌ای که این ذهنیت به صورت ملکه ذهنی او در آمده و پیوسته در جریان خلاقیت‌های هنری خودنمایی می‌کند، حساسیت صائب نیز نسبت به طبیعت و درختان چنان است که این عناصر به صورت اندیشه مسلط شاعر درآمده‌اند و همواره در جریان خلاقیت‌های شعری شاعر متجلی شده‌اند. وی بخشی از این موتیف‌ها را به مدد درختان سرو، نخل و بید متجلی ساخته و به مدد درختان، کاربردها و تعبیر مربوط به آن‌ها مضمون‌آفرینی‌ها نموده و تصاویر شعری خود را خلق کرده است.

موتیف‌های درختان؛ از جمله "بید" در تصاویر: بری نداشتن بید، به زیر سایه بید آسودن، چون بید قامت از بی‌ثمری دو تا شدن، و...، "خندنگ" در تعبیر: تیر خندنگ بودن صوفی چله‌نشین، جستن خندنگ او از سینه نخچیرها، قامت همچون خندنگ دلبران، غوطه به خون زدن خندنگ، و...، "سرو" در تصاویر: جامه زیب شدن سرو قامت معشوق، سرو خیابان بودن ما از حدیث راست، سرو ریاض مغفرت از آه ندامت، خلعت آزادی یافتن سرو از بی‌ثمری و... حاصل ذوق و تخیل شاعر است که آن‌ها را در مضامین و تصاویر خود به کار گرفته است و به جهت همین مضمون‌پردازی‌های متفاوت و مکرر از یک عنصر، مسئله بسامد و تکرار نیز حائز اهمیت می‌باشد که در پایان این تحقیق نیز به بررسی بسامد موتیف‌های واژگانی درختان پرداخته شده است. با در نظر گرفتن موضوع و گستردگی عناصر واژگانی درختان در دیوان صائب، سعی بر این است که جهت انجام این پژوهش، با توجه به کتاب روش تحقیق در روان‌شناسی و علوم تربیتی دکتر علی دلاور، شیوه نمونه‌گیری منظم از دیوان صائب در پیش گرفته شود. در این روش تمام اعضای جامعه تحقیقی بدون هر گونه نظم و ترتیبی فهرست‌بندی می‌شوند. سپس نمونه مورد نظر با استفاده از یک نظم معین از لیست جامعه انتخاب می‌شود. طبق این روش پیشنهادی می‌توان هفتصد و یک غزل وی را مورد بررسی قرار داد.

سؤال تحقیق:

صائب چگونه از موتیف‌های مربوط به درختان در خلق تعبیر و تصاویر شعری خود مدد گرفته است؟

فرضیه تحقیق:

به نظر می‌رسد صائب شاعری است که با نازک‌اندیشی از درختان، نمادها و کاربردهای آن‌ها بهره گرفته و از توصیف این عناصر طبیعت برای بیان مضمون و حالت ذهنی‌اش مدد می‌گیرد و این عناصر طبیعی چنان ذهن و اندیشه صائب را جلب نموده که به صورت ملکه ذهنی و اندیشه مسلط وی درآمد و موجب ایجاد تصاویر و مضامین متفاوتی از درختان شده‌اند که بارها از آن‌ها استفاده نموده است و در جریان هنرنمایی‌های شعری‌اش خودنمایی می‌کنند؛ مانند: چون شانه چاک شدن دل شمشادقامتان، به بستان رفتن آن شمشادقد، صندل بر جبین مالیدن، از تسبیح بوی صندل بتخانه آمدن، بارور نشدن نهال، بی‌برگ شدن نهال، درخت پرثمر به یاد داشتن سرو و... از این رو، دیوان صائب سرشار از موتیف‌های طبیعی درختان؛ از جمله بید، تاک، خدنگ، صنوبر، صندل، نخل، نهال و... می‌باشد که بارها در تصویرپردازی خود از آن‌ها مدد گرفته است. شاید این امر گویای حساسیت صائب نسبت به طبیعت و درختان باشد که به سبب تکرار آن‌ها در اشعارش، به صورت اندیشه مسلط شاعر درآمد و همواره در جریان خلاقیت‌های شعری شاعر متجلی شده‌اند و این گونه است که بخشی از موتیف‌های وی به مدد درختان متجلی گردیده و شاعر در خلق تعابیر و تصاویر شاعرانه خود از درختان، کاربردها و تعابیر مربوط به آن‌ها بهره گرفته است و بر این اساس، موتیف‌ها در دیوان صائب نمود پیدا کرده‌اند.

پیشینه موضوع و سوابق مربوط:

در خصوص شعر فارسی و کاربرد عناصر گیاهی در آن تاکنون پژوهش‌هایی صورت گرفته است؛ از جمله سرو و مضامین، تعابیر، تناسبات شعری آن در دیوان صائب تبریزی از احمد گلی و حمیده زینالزاده، گل و گیاه در هزار سال شعر فارسی از بهرام گرامی و نمادها و رمزهای گیاهی در شعر فارسی از حمیرا زمردی، اما مقاله یا کتابی یافت نشده است که به طور مستقل و مفصل به بررسی موتیف‌های واژگانی درختان در اشعار صائب پرداخته باشد. دیوان صائب سرشار از عناصر رویدنی است که هر گوشه دیوانش گویی بوستانی پر از درخت می‌باشد که شاعر به مدد عناصر واژگانی مربوط به آن‌ها، مضامین و اندیشه‌های خود را به تصویر کشیده است. در واقع یکی از ویژگی‌های غزلیات صائب، کاربرد موتیف‌های واژگانی خاص درختان می‌باشد که وی در تصاویر شاعرانه، مضمون‌پردازی‌ها و خیال‌پردازی‌های خود از آن‌ها بهره گرفته است. در ادامه به موتیف‌های درختان، نقش و تکرار آن‌ها در تصویرسازی‌های شاعر، می‌پردازیم:

درخت بید:

بید «درختی بی‌میوه، سایه‌دار، دارای شاخه‌های مستقیم و بلند و چوبی کم دوام است.» (معین، ۱۳۸۸: ذیل واژه بید) این عنصر طبیعی به سبب تکرار ویژگی‌های بارز آن در مضمون‌پردازی‌ها و تصویرآفرینی‌های شاعر که شامل: شکل برگ آن که دمبرگی کوتاه و انتهایی به شکل سنان یا سرنیزه دارد، (نک: گرامی، ۱۳۸۶: ۵۴)، بی‌ثمری آن، شکل و حالت افتاده درخت که در ادب فارسی، از رو به پایین بودن شاخه‌ها و برگ‌های بید به علت بی‌ثمری و بی‌حاصلی (نک: همان: ۵۷) به شرمساری درخت تعبیر شده، کم‌ارزشی چوب درخت، سایه‌گستری آن به سبب «بلندی و بزرگی بید و شاخ و برگ متراکم آن که تا پایین آمده است (همان: ۵۸)، رو به پایین بودن شاخه‌ها و لرزش شاخ و برگ درخت که «با باد مختصر یا حتی نسیمی ملایم می‌لرزد» (همان: ۵۵)، می‌باشد، به عنوان یک موتیف قابل توجه است. نمونه‌ها:

الف) برگ بید:

به زیر سایه بید آن که از خورشید آساید ز هر برگی به فرقی تیغ می‌بارد نمی‌بیند
(غ ۳۱۸۱، ۸)

در این ابیات، شاعر برگ بید را به سبب شکل آن به تیغ مانند کرده است و از آن به سختی‌ها و مشکلات اشاره دارد.

ب) بی‌بری بید:

ز روی تازه من، تازه‌روست صائب باغ اگر چه نیست بری همچو سرو و بید مرا
(غ ۶۲۱، ۸)

ج) شکل و حالت افتاده بید:

چون بید قامت من شد دو تا ز بی‌ثمری اگر ز جوش ثمر شاخسار می‌شکند

(غ ۳۹۵۱، ب ۵)

در این ابیات شاعر علاوه بر اشاره به خمیدگی درخت بید که آن را به تعبیر ادبی ناشی از شرمساری حاصل از بی‌ثمری می‌داند، با بیان برگرفتن چیزی از خاک که قامت دو تا می‌شود، به این ویژگی بید اشاره داشته است.

د) چوب درخت بید:

باشد نصیب بی‌ثمران حسن عاقبت شیرازة نبات جز چوب بید نیست
(غ ۲۰۴۱، ب ۲)

در این دو بیت شاعر به مدد تمثیل، به کم ارزشی چوب درخت بید اشاره دارد.

نمی‌اندیشد از زخم زبان هر کس که مجنون شد بهار خشک مغزان سایه‌های بید می‌باشد

(غ ۳۱۱۱، ب ۴)

در این ابیات نیز به گونه تمثیل به سایه خوش و مفرح بید اشاره شده است که نمادی از راحتی و آسایش نیز می‌باشد.

و) لرزیدن بید:

ز مرگ نسیه چه چون برگ بید می‌لرزی؟ ز مرگ نقد بیندیش، زینهار محسب
به زور مرگ از هم نگسلد پیوند روحانی هنوز از بید مجنون ناله زنجیر می‌آید
در این ابیات نیز به گونه تشبیه و تمثیل به لرزش شاخ و برگ بید اشاره شده است.



نمودار درخت بید

تاک:

تاک یا درخت انگور «دارای ساقه رونده است که با تکیه بر چوب یا درخت یا تکیه‌گاهی دیگر به رشد سریع خود ادامه می‌دهد. ساقه چوبی و ناموزون تاک گره‌دار است و از محل گره‌ها، شاخه‌های فرعی، برگ‌ها، پیچک‌ها و میوه ظاهر می‌شود.» (گرامی، ۱۳۸۶: ۸۶) این عنصر نیز از جنبه‌های مختلف و به سبب ویژگی‌های بارز آن مورد توجه صائب بوده است، از جمله؛ برگ تاک که «پنجه‌ای شکل است و با پهنک و بریدگی‌های آن به راستی شبیه پنجه انسان است» (همان: ۸۹) نحوه رشد آن که «سریع، همه جانبه و بیشتر افقی و خزنده است» (همان: ۸۷) دار تاک یا داربست شبیه دار جهت مهار و محدود کردن ارتفاع و جهت رویش تاک «همان: ۸۸)، شراب تاک که به تعبیر ادبی در رگ آن جریان دارد، ساقه گره‌دار آن که «دارای رشد ناموزون و به اصطلاح کج و کوله است» (همان: ۸۷)، گریه یا اشک این درخت که «به خروج شیره گیاهی پس از هرس درخت در بهار» (همان: همان) و این باور عامیانه که «تاک در آغاز بهار بر بی‌بری خود می‌گرید» (زمردی، ۱۳۸۷: ۱۵۵) اشاره دارد. نمونه‌ها:

الف) برگ تاک:

دست من چون برگ تاک از رعشه ساغرگیر نیست باده چون مینا دگرها در گلویم می‌کنند
(غ ۲۶۰۱، ب ۲)

شاعر به گونه تشبیه، دست را به برگ تاک مانند کرده است.

ب) دار تاک:

بر دار بیچد به صد آسفتگی تاک
گر دور خود آن چشم به منصور نبخشد
داربست یا همان دار تاک که شاعر گاهی به جای داربست، واژه سلسله را به کار برده است.

ج) شراب تاک:

می چکد از سیلی هر برگ خون از چهره‌ام
گر چه آب زندگانی در رگ تاک من است
(غ ۱۰۸۱، ب ۵)

به عهد لعل لب آبدار او رگ سنگ
چون تاک گریه مستانه در گلو دارد
شاعر تاک را دارای رگ دانسته که شراب در رگ آن جریان دارد. علاوه بر این، گاهی نیز به گونه کنایی از مستانه و مستی، به شراب ناشی از تاک اشاره داشته است.

د) رشد ناموزون تاک:

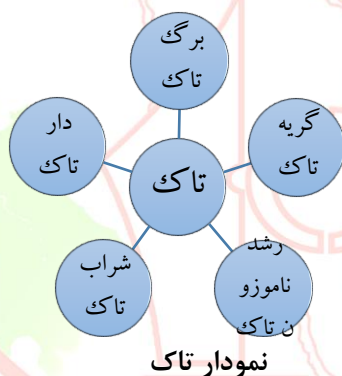
تا درین بستان به کف داری عنان اختیار
گریه‌ای، صائب به عذر کجروی چون تاک کن
(غ ۶۰۹۱، ب ۱۱)

صائب گاهی به گونه تشبیه از این ویژگی به کجرو و پیچیدن تاک تعبیر کرده است.

ه) گریه تاک:

تا به وصل خوشه گوهر رسی در نوبهار
قطره چندی به رنگ تاک می باید فشاند
به اشک تاک دل باغبان نمی سوزد
سرشک ما به دل چرخ کی اثر دارد؟
(غ ۳۷۳۱، ب ۶)

شاعر در این ابیات، به گونه تشبیه و تمثیل معتقد است که اشک تاک باعث دلسوزی باغبان نمی‌شود اما رمز رسیدن به گوهر مقصود می‌باشد.



درخت چنار:

از عناصر گیاهی دیگر، چنار است که «نوعی درخت بی‌بار ولی گشن و پرشاخ و برگ و تنومند و بسیار عمر» (دهخدا، ۱۳۸۵: ذیل واژه چنار) می‌باشد. صائب از ویژگی‌های درخت نیز در بیان مضمون‌ها و اندیشه‌های خود به کار برده که به سبب این تکرار، به عنوان یک موتیف قابل توجه است، از جمله؛ بی‌ثمری چنار که از درختان بی‌بر است و «از آنجا که میوه ندارد، تهی‌دست است» (شمیسا، ۱۳۷۷: ذیل واژه چنار)، برگ چنار که «شبیبه کف و پنجه دست آدمی است» (همان: همان) و تعبیر معروف آتش گرفتن آن از خود که به اعتقاد قدما بر اثر کهنسالی آن است (شریفی، ۱۳۷۸: ذیل واژه چنار)؛ چرا که این درخت که به طول عمر معروف است «(یاحقی، ۱۳۸۶: ذیل واژه چنار) و «به چند صد سال و حتی بیش از هزار سال می‌رسد» (گرامی، ۱۳۸۶: ۱۲۵). نمونه‌ها:

الف) بی‌ثمری:

از تهی‌دستی است در مغز چنار این پیچ و تاب چشم ظاهرین ز بی‌دردی کند جوهر حساب

(غ ۸۶۱، ب ۱)

(ب) برگ چنار:

به رنگ و بوی جهان دل منه که وقت رحیل خزان نگار به دست چنار می‌بندد

(غ ۳۷۱۱، ب ۴)

در این بیت، به گونه استعاری برگ چنار به دست آدمی مانند شده است.

(ج) آتش گرفتن چنار:

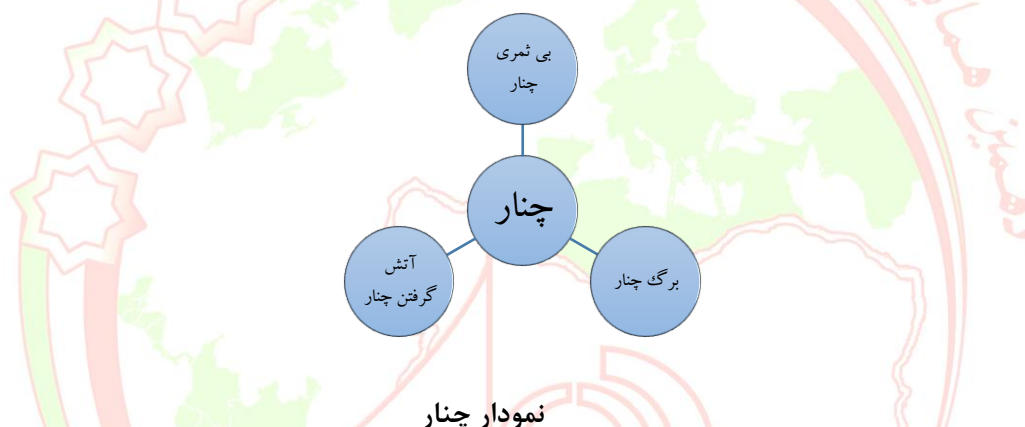
به خون من مشو آلوده کز کهنسالی به سوختن جگرم چون چنار نزدیک است

(غ ۱۷۰۱، ب ۸)

پیش کسی دراز نگشته است دست ما ما چون چنار از آتش خود درگرفته‌ایم

(غ ۵۸۶۱، ب ۲)

صائب در این ابیات ضمن اشاره به آتش گرفتن چنار از خود، گاهی آن را ناشی از کهنسالی درخت می‌داند.



نمودار چنار

درخت خدنگ:

از دیگر موتیف‌های خاص واژگانی صائب، خدنگ می‌باشد. خدنگ «درختی است که چوب آن نهایت محکم و صاف و راست باشد.» (دهخدا، ۱۳۸۵: ذیل واژه خدنگ) به سبب این ویژگی‌ها، شاعر نیز در مضامین خود از راست و صاف بودن چوب آن که در نیک به هدف اصابت کردن معروف است، سرخ‌رنگی آن و بلندی این درخت بهره گرفته و به جهت تکرار آن‌ها، از خدنگ نیز یک موتیف ساخته است. نمونه‌ها:

الف) صاف و راست بودن چوب خدنگ:

آرد برون چو تیر خدنگ از کمان سخت امید خاکبوس نه‌مال تو آب را

(غ ۶۸۱، ب ۱۱)

از غنچه پیکان او نتوان شنیدن بوی خون از بس خدنگش صاف جست از سینه نخجیرها

(غ ۸۴۱، ب ۶)

چون کمال از قامت همچون خدنگ دلبران با کمال محرمیت رزق من خمیازه‌ای است

(غ ۱۱۹۱، ب ۱۰)

تا به مژگان آن نگاه کردم در دل جای کرد این خدنگ جانستان در سینه‌ام تا پر نشست

(غ ۱۲۲۱، ب ۳)

با توجه به این خصلت خدنگ، تیری که از چوب آن می‌ساخته‌اند، به سبب اثربخشی و نیک به هدف اصابت کردن معروف بوده است. (نک: همان: همان) بنابراین شاعر نیز از تعبیر تیر خدنگ، مژه خدنگ؛ یعنی مژه‌ای چون تیر خدنگ خلنده و گذارنده (همان: همان) و یا خدنگ دلبران؛ یعنی قامت موزون دلبران به راست‌قامتی و موزونی خدنگ، به گونه تشبیهی و استعاری به این ویژگی درخت اشاره دارد.

ب) سرخی خدنگ:

ز غوطه‌ای که به خون زد خدنگ، دانستم
در این بیت، خون اشاره به رنگ سرخ چوب خدنگ دارد.
(غ ۲۳۱۱، ب ۲)



نمودار خدنگ

درخت (به عنوان عنصری عام):

از موتیف‌های گیاهی دیگر در دیوان صائب، درخت است. «درخت، شجر؛ گیاه دارای تنه و ریشه و شاخ و برگ را گویند.» (یاحقی، ۱۳۷۵: ذیل واژه درخت) این واژه به درخت خاصی اشاره ندارد، بلکه جنس درخت را در نظر دارد که از خصوصیات بارز و موتیف‌ساز آن در نظر شاعر، میوه داشتن درختان یا نداشتن بعضی از آن‌ها، تعبیر ادبی عمر کوتاه درختان پرثمر و شجر طور؛ «درخت سبزی که از آن آتشی به امر خدا بر موسی نمودار شد» (همان: ذیل تعبیر شجر اخضر)، می‌باشد. نمونه‌ها:

الف) ثمر داشتن یا بی‌ثمری درخت:

دهد ثمر ز رگ و ریشه درخت خبر
شاعر در این ابیات، به گونه تمثیل، ثمر را با خبر از باطن درخت یا درخت بی‌ثمر بار دل می‌داند. وی همچنین دل پر داغ از سردی روزگار را به درخت ثمر سوخته (از بین رفته) از سرما تشبیه کرده است.
(غ ۵۸۱، ب ۲)

ب) عمر درخت:

قسمت آزادگان از عمر باشد بیشتر
سرو بی‌بر صد درخت پرثمر دارد به یاد
(غ ۲۳۲۱، ب ۳)

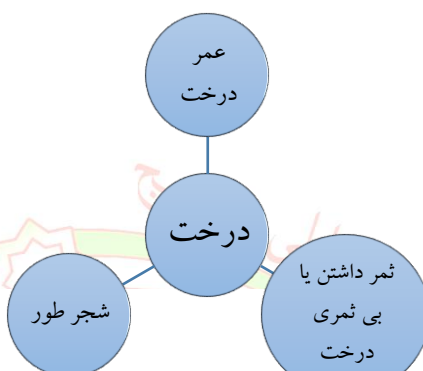
شاعر عمر بیشتر را نتیجه آزادی از تعلقات و درخت پر ثمر را نماد کوتاهی عمر دانسته است.

ج) شجر طور:

صائب آن بلبل آتش‌نفسم عالم را
که قفس از دم گرمم شجر طور شده است
(غ ۱۵۴۱، ب ۸)

افسردگی این طور اگر ریشه دواند
ترسم که خزان بر شجر طور نبخشد
(غ ۴۴۰۱، ب ۴)

در این ابیات، شاعر به سرسبزی شجر طور و آتش گرفتن آن به امر خدا بر موسی (ع) اشاره کرده و قفس را به آن مانند نموده است.



نمودار درخت

درخت سرو:

از دیگر درختان موتیف‌ساز و مورد توجه صائب، سرو است. «سرو درختی از تیرهٔ مخروطیان است که برگ‌های سوزنی و دائمی دارد. سرو ناز که شاخه‌هایش متمایل است، سرو آزاد که شاخه‌هایش راست رسته و سرو سهی که دو شاخه‌اش راست رسته است. شاعران سرو را آزاد نامند، به سبب اینکه از بار میوه آزاد است؛ یا به این دلیل که از برگ‌ریزی خزان آزاد و همیشه سبز و خرم است؛ یا اینکه چون همیشه سرسبز و تازه است و پژمرده و بی‌برگ نمی‌شود، از این رو آن را سرو آزاد نام نهاده‌اند.» (گلی، ۱۳۸۸: ۱۷۹) صائب با توجه به ویژگی‌های برجستهٔ سرو، آن را در بیان مضامین خود مورد توجه قرار داده است، از جمله: بلندی و راست‌قامتی سرو که در ادب فارسی همواره نماد بلندی بوده است، سرسبزی دائمی آن که «از زمرهٔ درختان خزان‌ناپذیر و همیشه بهار است» (گرامی، ۱۳۸۶: ۱۷۱)، بی‌بری و بی‌ثمری آن که گرچه «مانند دیگر درختان میوه می‌دهد، ولی به جهت خوراکی نبودن آن، از درختان غیر مثمر به شمار می‌رود» (همان: ۱۷۰)، سایهٔ همیشگی سرو به سبب سرسبزی و شاخه‌های منشعب، عمر طولانی، زیبایی، شکل درخت، رعنائی و تکبر آن، سرو و آب؛ چرا که «جای سرو در باغ است و بوستان، بر لب جوی است و جویبار» (همان: ۱۶۹) و تناسب سرو با قمری؛ پرنده‌ای کوچک با طوقی به دور گردن که بر سرو آشیان می‌گزیند «و مردهٔ آن را از زیر پای سرو پیدا می‌کنند» (گلی، همان: ۱۹۴)، فاخته؛ مرغی دوستدار سرو و دارای طوقی به دور گردن که بر شاخ آن می‌خواند؛ گاه با شور و شوق و زمانی با مویه و سوز دل (نک: گرامی، همان: ۱۷۵) و تذرو؛ «مرغی، شبیه خروس که بیشتر در پای سرو جای دارد، آنجا می‌خرامد و با ناز می‌رود» (همان: ۱۷۲). وی این درخت را همچون دیگر عناصر گیاهی‌اش، گاهی در مرکز تصویرسازی‌هایش قرار داده و گاهی نیز چندان ارزش تصویری خاصی به آن نداده است. نمونه‌ها:

الف) بلندی و راست‌قامتی سرو:

سرو از زمزمهٔ فاخته موزون گردید
نفس سوختگان طرفه اثرها دارد
(غ ۳۳۰۱، ب ۶)

ز طوق قمریان چون دود از روزن هوا گیرد
اگر سرو گلستان بیند آن سرو خرامان را
(غ ۴۰۱، ب ۱۰)

همه کس طالب آن سرو روان است اینجا
آب حیوان ز نفس سوختگان است اینجا
(غ ۴۸۱، ب ۱)

شاعر گاه به گونهٔ تشخیص، تشبیه، استعاره و تمثیل به بلندی و موزونی خود سرو اشاره کرده و گاه به کنایه و با تعبیر سرو بالا، سرو خرامان و... قامت معشوق را در نظر داشته؛ چرا که «قد و قامت معشوق بیش از هر چیز به سرو تشبیه شده است. سرو قد، سرو قامت و سرو بالا کنایه از معشوق است و سرو خرامان، سرو چمان و سرو روان معشوق را توصیف می‌کند.» (گرامی، ۱۳۸۶: ۱۶۴) و البته گاهی نیز قامت معشوق را برتر از بلندی سرو می‌داند.

گر چه در نظم جهان کاری نمی‌آید ز ما
از حدیث راست، سرو این خیابانیم ما
(غ ۲۸۱، ب ۱۵)

راستی قول، سرو گلشن جان است
حیف که باغ تو این نهال ندارد

(غ ۴۵۰۱، ب ۶)

شاعر در اشاره به این ویژگی درخت سرو، آن را نماد "راستی" دانسته است.
سرو ریاض مغفرت آه ندامت است و بس تا به که مرحمت کند عشق تو این لوای را
در این بیت نیز به عنوان نماد "راست‌قامتی و جلب نظر" به کار برده است.
ب) سرسبزی سرو:

تا داشتیم چون سرو یک پیرهن درین باغ از گرم و سرد عالم پروا نبود ما را
(غ ۸۳۱، ب ۱۵)

سفر عالم بالا به قدم نتوان کرد مانع نشو و نما نیست گران‌پایی سرو
(غ ۶۵۳۱، ب ۶)

اگر از باده کشانی مرو از باغ برون که گل و سرو عجب ساغر و مینای خوشی است
(غ ۱۵۶۱، ب ۳)

شاعر در این ابیات، ضمن اشاره به این ویژگی سرو، گاهی آن را ناشی از صفات حسن و آزادگی سرو دانسته و گاهی نیز از سرسبزی همیشگی آن به گران‌پایی تعبیر کرده و یا آن را به مینا مانند نموده است.
ج) بی‌ثمری سرو:

سرو از بی‌ثمری خلعت آزادی یافت جگر خویش مخور گر ثمری نیست تو را
(غ ۴۹۱، ب ۳)

همت به بی‌نیازی من ناز می‌کند یک سرو در سراسر این سبز گلشن است
(غ ۱۹۲۱، ب ۵)

دعوی آزادگی از سرو، رعنائی بود سرکشی صائب طریق مردم آزاده نیست
(غ ۳۱۱۱، ب ۸)

در این ابیات، شاعر به گونه تشبیه، تشخیص، نماد و تمثیل، ضمن بهره‌گیری از این ویژگی سرو، به تازگی و تازه‌رویی سرو که «در شعر صائب از نتایج بی‌ثمری آن شمرده شده است» (گلی، ۱۳۸۸: ۱۸۴)، آزادگی آن به جهت میوه نداشتن (نک: همان: ۱۸۳) و بی‌نیازی ناشی از آزادگی سرو اشاره کرده است.

د) سایه سرو:

سرو من، با سایه خود سرگرانی رسم نیست اینقدر از خاکسار خویش رنجیدن چرا
(غ ۴۱، ب ۵)

ز عشق سرو چمن خواب نیست فاخته را تو هم به سایه آن سرو پایدار مخسب
(غ ۹۱۱، ب ۴۵)

ه) عمر سرو:

عمر دراز سرو به اقبال سرکشی است خون گل پیاده به طفلان هدر بود
در این بیت، شاعر به عمر طولانی سرو که ناشی از سرکشی آن است، اشاره کرده است.

و) زیبایی سرو:

چون نمی‌آید به چشم از بس لطافت نوبهار از تماشای گل و سرو و سمن غافل مشو
نیست همدوشی به نخل او، شأن سرو مصرع حسن دو بالا نیست در دیوان سرو
(غ ۶۵۱۱، ب ۲)
(غ ۶۵۰۱، ب ۱)

ز) شکل درخت سرو:

به چشمش تیغ زهرآلود می‌گردید هر سروی چمن پیرا اگر می‌دید آن شمشاد بالا را

(غ ۳۳۱، ب ۱۷)

دل آزاده درین باغ اقامت نکند وحشت سرو ز برچیدن دامن پیداست

(غ ۱۴۲۱، ب ۱۶)

آزادگی و بی‌ثمری کن شعار خویش دامان خود چو سرو ز دست خزان برآر

(غ ۴۷۱۱، ب ۵)

به جهت کشیدگی سرو و پهنای آن در پایین و جمع شدن شاخه‌های آن در بالای درخت، شاعر سرو را به تیغ مانند کرده، گاهی نیز از شاخه‌های سرو به دست آن تعبیر نموده است. (گلی، ۱۳۸۸: ۱۸۸) علاوه بر این، دامن سرو یا همان شاخه‌های فرودین آن که آن‌ها را مدام می‌چینند (می‌پیرایند) تا سرو بلندتر و موزون‌تر شود (نک: گرامی، ۱۳۸۶: ۱۸۶) تعبیر دیگری است که این شاعر ریزبین در اشعار خود به کار برده است.

ح) تکبر سرو:

چه خواهد کرد گاه جلوه مستانه، حیرانم سهی سرو که با خودداری از وی ناز می‌ریزد

(غ ۳۰۶۱، ب ۲)

نه سروم کز رعونت تازه دارم روی خود تنها چو ابر نوبهاران عالمی خرم ز من باشد

(غ ۳۱۰۱، ب ۸)

نظر بر قامت بی‌سایه آن سیمتن دارم ز سرو بوستان ناز دو بالا برنمی‌دارم

(غ ۵۵۷۱، ب ۶)

صائب تعابیر ناز، رعونت و سرکشی را به جهت کبر ناشی از سرسبزی و قامت کشیده سرو که تداعی حالت غرور است، به این درخت نسبت داده است.

ط) سرو و آب:

آب در استادگی از سرو یابد فیض بیش چشم حیران قدر داند جلوه مستانه را

(غ ۲۲۱، ب ۸)

سرو بالای تو از آب روانی برداشت کوه تسکین تو از خاک گرانی برداشت

(غ ۱۶۲۱، ب ۱)

ز سرسبزی حیات جاودان بخشد تماشا را به آب زندگی پرورده‌اند آن سرو بالا را

(غ ۳۳۱، ب ۱)

در این ابیات، به گونه تشبیه، تشخیص و تمثیل از تصویر سرو در کنار آب مدد گرفته شده و به تأثیر این بر هم اشاره شده است؛ سرو روانی و حیات جاودان را از آب و آب ایستادگی را از سرو گرفته است.

ی) سرو و پرندگان:

حسن سرکش، کافر از جوش هواداران شود دارد از هر طوق قمری سرو زناری جدا

(غ ۱۱، ب ۸)

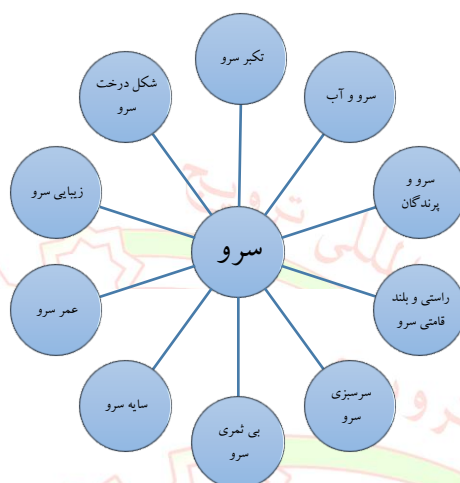
ز عشق سرو چمن خواب نیست فاخته را تو هم به سایه آن سرو پایدار مخسب

(غ ۹۱۱، ب ۴۵)

سرو مینا را تذروی بهتر از پیمانان نیست شمع را در بزم دلسوزی به از پروانه نیست

(غ ۱۳۲۱، ب ۱)

وی به گونه تشبیه و تمثیل، به ارتباط این درخت و پرندگان پرداخته و به تناسب ادبی و عشق قمری و فاخته و طوق این دو با سرو، و تناسب تذروی با این درخت که گاه آن را در کنار سرو به مینا و پیمانان مانند کرده، اشاره دارد.



نمودار سرو

درخت شمشاد:

از دیگر درختان مورد توجه صائب، شمشاد است. شمشاد «درختچه یا درختی همیشه سبز به ارتفاع تا ۱۰ متر، یک پایه، [و] حاوی گل‌های محوری متشکل از یک گل ماده انتهایی [که] تعدادی گل‌های نر در برگیرنده آن‌ها است»، و میوه‌ها [دارای] کپسول شکوفای شیاری [هستند].» (مظفریان، درختان و درختچه‌های ایران، ۱۳۸۸: ۲۲۴) خصوصیات خاص این درخت نیز همچون درختان دیگر مورد توجه صائب بوده است. این خصوصیات شامل: بلندی شمشاد که «در شعر قدیم فارسی، قد و قامت یار را به شمشاد تشبیه کرده‌اند»، (گرامی، ۱۳۸۶: ۲۳۰)، بی‌ثمری آن؛ به سبب خوراکی نبودن میوه آن و چوب متراکم و سنگین این درخت که «در ایران قدیم از آن شانه درست می‌کردند و آن را شانه شمشاد می‌نامیدند» (همان: ۲۳۲)، می‌باشد. نمونه‌ها:

الف) راست قامتی شمشاد:

تیغ زهرآلود داند جلوه شمشاد را هر که چشمی آب داد از سرو سیم‌اندام دوست
(غ ۱۲۳۱، ب ۴)

صائب آن شمشاد قد هر گه به بستان می‌رود می‌شود صد طوق گردن بیشتر نقصان سرو
(غ ۶۵۰۱، ب ۷)

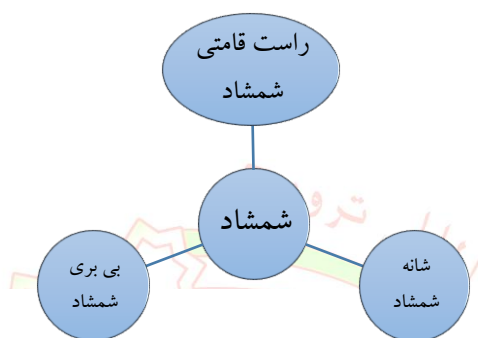
در این ابیات شاعر، گاه قامت بلند شمشاد را با سرو قامتی یار مقایسه کرده است؛ چرا که «در شعر قدیم فارسی، از توازن و تناسب قامت، [شمشاد] کوس همسری با سرو و حتی برتری از او را می‌زده است.» (همان: ۲۳۰) وی گاهی نیز قامت معشوق را به آن مانند کرده است.

ب) شانه شمشاد:

چون شانه شمشاد به سر جای دهندش با دست تهی هر که کند عقده‌گشایی
(غ ۶۹۸۱، ب ۷)

ج) بی‌بری شمشاد:

چون شانه شمشاد به سر جای دهندش با دست تهی هر که کند عقده‌گشایی
(غ ۶۹۸۱، ب ۷)



نمودار شمشاد

درخت صندل:

صندل «درختی است با برگ‌های تخم مرغی، همیشه سبز، گل‌های قرمز، میوه شفت سیاه‌رنگ. چوب این گیاه عطری خوش دارد که معمولا برای ساختن وسایل زینتی از آن استفاده می‌شود.» (مظفریان، فرهنگ نام‌های گیاهان ایران، ۱۳۸۸: ۴۸۲) صائب نکته‌سنج، در تصویرپردازی‌های خود، گاه به باور و اعتقاد کهن تأثیر چوب صندل در رفع سردرد (نک: شمیسا، ۱۳۷۷: ذیل واژه صندل) و گاهی به بوی چوب این درخت که «آن را مثل عود می‌سوزاندند تا بوی خوش بپراکند» (گرامی، ۱۳۸۶: ۴۷۴) و کاربرد آن در ساخت اشیای تزئینی اشاره داشته است. نمونه‌ها:

الف) چوب صندل و سر درد:

از پی روپوش، صندل بر جبین مالیده‌ایم / و نه سر را از برای درد سر داریم ما
(غ ۲۷۱، ب ۴)

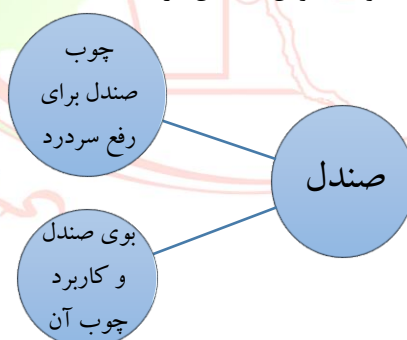
منت صندل مرا صائب ز سر بیزار کرد / سایه بی‌منت درد گران‌لنگر کجاست؟
(غ ۴۹۱، ب ۱۵)

ب) بوی صندل و کاربرد چوب آن:

چنان از مشرب من کفر و دین یک‌رنگ شد با هم / که از تسبیح بوی صندل بتخانه می‌آید
(غ ۳۲۱۱، ب ۶)

تن به مالش ده و از دردسر آزاد نشین / لوح تعلیم به دست تو ز صندل دادند
(غ ۳۵۰۱، ب ۶)

صائب در این ابیات ضمن اشاره به بوی خوش صندل در بتخانه، به تسبیح و لوح از جنس صندل اشاره دارد.



نمودار صندل

درخت صنوبر:

از دیگر درختان مورد توجه صائب، صنوبر «درختی از تیره مخروطیان و همیشه سبز» (معین، ۱۳۸۸: ذیل واژه صنوبر)، دارای برگ‌های قلبی‌شکل، قامت بلند و میوه مخروطی می‌باشد. شاعر با توجه به ویژگی‌های خاص این درخت؛ شکل میوه آن، بلندی صنوبر که گونه‌ای از آن دارای تنه کشیده و بلند است، لرزش این درخت به سبب لرزان بودن خود صنوبر در زیر بار دل

(میوه‌ها یا برگ‌های آن)، یا برگ‌های درخت که «به واسطه داشتن دمبرگ‌های مسطح با مختصر نسیمی به لرزه در می‌آید» (گرامی، ۱۳۸۶: ۲۴۲) و یا میوه‌های مخروطی شکل آن، مضامین زیبایی را خلق نموده است. نمونه‌ها:

الف) شکل میوه صنوبر:

دل شکسته به دست آر کز ریاض جهان همیشه سبز صنوبر به اعتبار دل است
(غ ۱۷۱۱، ب ۱۱)

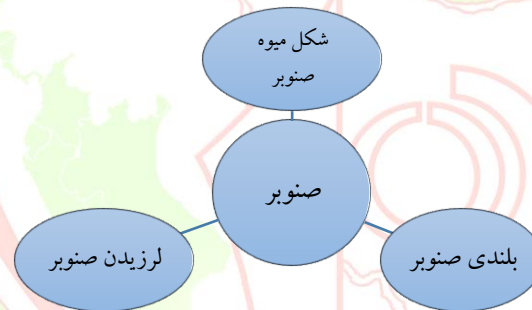
با توجه به شباهت شکل مخروطی مانند درخت صنوبر (نک: دهخدا: ذیل واژه صنوبر) یا برگ‌های قلبی شکل گونه‌ای از این نوع درخت و یا ترجیحا شباهت میوه مخروطی آن به دل، به جهت «فلس‌های آن که» پس از رسیدن از هم باز می‌شوند و میوه به صورت کفیده و شکافته در می‌آید» (گرامی، همان: ۲۳۶) و اینکه می‌تواند مضمونی برای دل‌های شکسته و صد پاره صنوبر باشد، صائب نیز به گونه تشبیه، حسن تعلیل و تمثیل ضمن تشبیه دل و صنوبر، بر این باور است که سبز بودن صنوبر به اعتبار دل‌های شکسته‌اش (میوه‌های مخروطی) است و یا از بار دل، صنوبر به جان رسیده است.

ب) بلندی صنوبر:

کیم من، کز صنوبر قامتان صائب نمی‌آید که با گیرایی مژگان دارند پاس دل
هر چند صنوبر به رعونت علم افراخت با قامت آن سرو خرامان چه نماید؟
شاعر گاه این درخت را به خاطر بلندی آن، طرف تشبیه قد معشوق قرار داده و به کنایه صنوبر قامت، قامت معشوق را در نظر داشته، گاهی نیز به علم هم قامتی فراشتن صنوبر با سرو معشوق اشاره کرده است.

ج) لرزیدن صنوبر:

اگر در دعوی آزادگی ثابت قدم باشی به زیر بار دل رقص صنوبر می‌توان کردن
در این بیت رقص صنوبر به لرزش این درخت در زیر بار دل که به آن پرداختیم، اشاره دارد. و معتقد است که اگر انسان آزاده باشد (اشاره به بی‌ثمری صنوبر به جهت غیر خوراکی بودن میوه‌هایش)، با وجود بار دل، می‌توان مانند صنوبر به رقص آید.



نمودار صنوبر

طوبی:

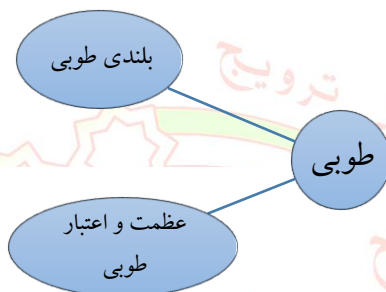
طوبی «در روایات اسلامی، درختی بهشتی است که خداوند به قدرت خویش آن را غرس کرده و روح خود را در آن دمیده است. این درخت چندان بزرگ است که در هر نقطه بهشت شاخه‌ای دارد. هرگاه میوه آن را بخوانند، شاخه‌های درخت سر فرآورده تا مؤمنان به آسانی و بی‌هیچ رنجی میوه را از شاخ بچینند.» (شریفی، ۱۳۷۸: ذیل واژه طوبی) در اشعار پارسی نیز این درخت به عنوان درختی بهشتی، گاه مظهر نعمت و پرثمری و شادی بخشی و نیز بلندی است و گاه قامت معشوق را با آن قیاس کرده‌اند. (نک: همان: همان) صائب نیز با توجه به ویژگی‌های این درخت؛ ارزش و اعتبار و بلندی این درخت، آن را در بیان اندیشه‌های خود به کار برده است. نمونه‌ها:

الف) بلندی طوبی:

تا قامت بلند تو در جلوه آمده است مرغان قدس از سر طوبی پریده‌اند
در این بیت، ضمن اشاره به بلند قامتی طوبی، آن را با قامت بلند معشوق مقایسه کرده است.

ب) عظمت و اعتبار طوبی:

شاخ طوبی سر فرو نارد به هر بی‌بال و پر
هر سرشوریده‌ای بالا نشین دار نیست
(غ ۱۲۶۱، ب ۲)
شاعر به گونه تمثیل، علاوه بر اشاره به بلندی طوبی، آن را نماد عظمت و اعتبار طوبی دانسته است.



نمودار طوبی

نخل:

نخل یا «درخت خرما به آدمی نیک مانند است؛ به طور و راستی قد و امتیاز ذکر و انثی و لیف که به موی آدمی ماند.» (دهخدا، ۱۳۸۵: ذیل واژه نخل) شاعر این درخت را به سبب ویژگی‌های آن؛ بلندی آن که «قامتی راست و موزون و بی‌برگ و انشعاب دارد و نمادی از قد و قامت بلند است» (گرامی، ۱۳۸۶: ۳۵۵)، پیوند دادن (گرده‌افشانی) نخل که با وجود گرده‌افشانی طبیعی این درخت، گاه جهت اطمینان از باروری آن، گرده‌افشانی با دست انجام می‌دادند (نک: همان: ۳۵۶)، برگ نخل که دارای تعداد زیادی رگبرگ اصلی و برگ‌های روییده از قاعده با انتهای به شکل خار می‌باشد (نک: همان: ۳۵۵)، پر باری نخل به سبب میوه‌دهی فراوان آن که «ممکن است ۵ تا ۱۰ خوشه خرما و هر خوشه چند صد میوه تولید می‌کند» (نک: همان: ۳۵۷)، تعبیر نخل ایمن در اشاره به درختی که موسی (ع) در وادی ایمن، به حوالی کوه طور، تجلی انوار حق تعالی را بر آن مشاهده نمود (دهخدا، همان: ذیل تعبیر نخل ایمن)، ریشه نخل؛ بدون ریشه اصلی و دارای ریشه‌های تنومند و خوشه‌ای، مجاز از درخت بودن نخل، تعبیر نخل مومین در اشاره به ذوب کردن موم در حرارت شصت درجه و ساختن نخل از آن (نک: همان: ذیل تعبیر نخل مومین)، طاقت فرسایی این درخت؛ با توجه به رشد این درخت و تحمل شرایط سخت و بی‌آبی در بیابان در مضامین اشعار خود به کار برده است و به سبب تکرار این کاربرد، این عنصر نیز جزو موتیف‌های واژگانی درختان شمرده می‌شود. نمونه‌ها:

الف) بلندی نخل:

نیست همدوشی به نخل قامت او، شأن سرو
من آن روزی که نخلش بارور می‌گشت می‌گفتم
مصرع حسن دو بالا نیست در دیوان سرو (غ ۶۵۰۱، ب ۱)
که خون‌ها در دل عالم کند سیب زرخدانش (غ ۴۹۵۱، ب ۷)
در این ابیات شاعر، به گونه اضافه تشبیهی و استعاره، قامت بلندی معشوق را به بلندی نخل مانند کرده و گاه نیز در بلندی نخل را با سرو مقایسه نموده است.

ب) پیوند نخل:

نخل تنهایی من میوه فراوان دارد
رتبه قبض است بیش از بسط پیش عارفان
نیست چون بی‌ثمران حاجت پیوند مرا (غ ۵۳۱، ب ۲)
عقدۀ پیوند بر نخل از ثمر شیرین‌ترست (غ ۹۸۱، ب ۲)
تا به همدستی توفیق به بار آبی صبح (غ ۲۲۹۱، ب ۵)
نخل آهی بنشان در دل شب‌های دراز

شاعر در این ابیات، به گونه تشبیه و تمثیل، گاه پیوند نخل را برای بی‌ثمران می‌داند و گاهی نیز از شیرین بودن پیوند برای نخل سخن می‌گوید. علاوه بر این، در اشاره به اینکه «در گذشته، چون از بارور شدن نخل یقین نداشتند، گاهی برای میوه‌دهی آن به دعا متوسل می‌شدند و توکل می‌کردند و آن را به بخت و اقبال نیز نسبت می‌دادند.» (گرامی، ۱۳۸۶: ۳۵۷) صائب نیز در قالب تشبیه و با تعبیر "به بار آمدن نخل آه به همدستی توفیق" از این باور سخن رانده است.

ج) برگ نخل:

بس است حلقه ماتم ز حلقه فتراک
هر برگ سبز او کف افسوس دیگرست
نخل بی‌برگ از دم سرد خزان آسوده است
صائب گاه برگ‌ها را به دست و رگبرگ‌های آن را به تیغ مانند کرده و گاهی نخل را به بی‌برگی متصف نموده و از بی‌تأثیری خزان بر این درخت یاد کرده است.

د) پرباری نخل:

نخل تنهایی من میوه فراوان دارد
نیست چون بی‌ثمران حاجت پیوند مرا
(غ ۵۳۱، ب ۲)

ه) نخل ایمن:

ندارد صبح با رخسار آتشناک او نوری
ید بیضا چراغ روز باشد نخل ایمن را

(غ ۴۲۱، ب ۵)

حسن گل عالم‌فروز از شعله آواز ماست
این نهال خشک را ما نخل ایمن کرده‌ایم

(غ ۵۴۵، ب ۶)

و) ریشه نخل:

نخل نوخیز تو بهر بوستان دیگرست
ریشه را محکم مکن زنه‌ار در مغز زمین
هر قدر صائب شود بنیاد نخل عمر سست
ریشه طول امل در دل شود محکم مرا
از آنجا که ممکن است روح انسان با دنیا و تعلقات آن خو بگیرد، شاعر گاه از نخل نوخیز، روح آدمی را در نظر داشته است و معتقد است که هر چه نخل عمر سست‌تر شود، ریشه امل محکم‌تر می‌شود.

ز) مجاز از درخت بودن نخل:

آنچه می‌دانند ماتم تن پرستان سور ماست
دار، نخل دیگران و رایت منصور ماست

(غ ۹۵۱، ب ۱)

سرفرازی از زمین پاک باشد نخل را
دامن مریم پر و بال مسیحا می‌شود

(غ ۲۶۹۱، ب ۴)

مجو آسایش از دل تا مرادی در نظر دارد
که نخل ایمن نباشد از تزلزل تا ثمر دارد

(غ ۲۹۱۱، ب ۱)

ح) نخل مومین:

عجب نبود کز آن رو آب می‌گردد دل صائب
هوا چون آتشین شد نخل مومین در گداز افتد

به اندک سختی چون نخل موم از هم نمی‌باشم
اگر چه مغزم اما جان سخت استخوان دارم

در این ابیات به گونه تمثیل و تشبیه، به نخل مومین و ذوب شدن آن در اثر حرارت اشاره شده است.

ط) نخل ماتم:

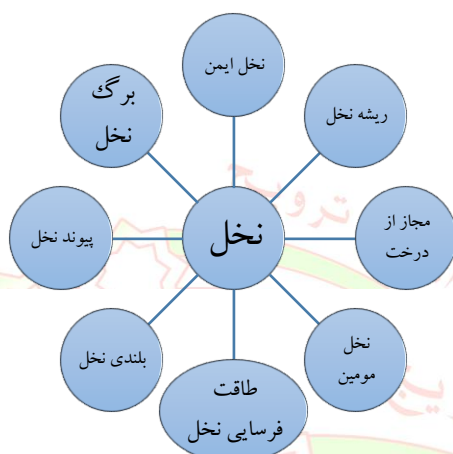
عاشق چرا دلیر نباشد به سوختن
کز شمع، نخل ماتم پروانه بسته‌اند

(غ ۴۱۳۱، ب ۳)

ی) طاقت‌فرسای نخل:

چو نخل بادیه در دامن توکل، پای
کشیده‌ام که ز دریا سحاب می‌آید (غ ۴۰۰۱، ب ۴)

با توجه به این ویژگی نخل، صائب نخل را نماد طاقت‌فرسای دانسته است.



نمودار نخل

نهال:

نهال درختی تازه رسته و «خرد باشد که نو نشانده باشند» (دهخدا، ۱۳۸۵: ذیل واژه نهال) که به جهت خصوصیات بارز آن؛ از جمله: ریشه سست آن به سبب رشد ناکافی، بی‌ثمیری که به جهت نداشتن رشد کافی، قادر به باروری و ثمردهی نمی‌باشد، درختچه بودن نهال و کوتاهی قامت آن مورد توجه صائب بوده است. نمونه‌ها:

الف) بی‌ثمیری نهال:

به دست افشاندنی بی‌برگ می‌گردد نهال من ندارم حاصلی چون بید تا دامان برافشانم
(غ ۵۶۰۱، ب ۷)

مرا گر هیزم دوزخ کند افسوس، جا دارد که بی‌برگ از ثمر کردم نهال ایمن دل را
(غ ۳۹۱، ب ۴)

صائب این ویژگی نهال را به صفت آزادگی آن تعبیر کرده و ضمن آن، نهال را نماد دل دانسته است.

ب) کوتاهی نهال:

نهال طور در آب و عرق غرق است از خجلت ز رشک کلک صائب نیشکر تنها نمی‌سوزد
(غ ۳۰۳۱، ب ۱۲)

به سبب این ویژگی، صائب گاه نهال را نماد حقارت دانسته است.

چنین بلند شود گر نهال قامت او خیال‌ها همه کوتاه کمند خواهد شد
(غ ۳۸۴۱، ب ۵)

آرد برون چو تیر خدنگ از کمان سخت امید خاکبوس نهال تو آب را
(غ ۶۸۱، ب ۱۱)

در پنجه مژگان تو فولاد شود موم در سنگ کند ریشه نهالی که تو داری
(غ ۶۹۷۱، ب ۱۰)

در این ابیات نیز، آن را نماد کوتاهی دانسته که به گونه اضافه تشبیهی و کنایه، از آن قامت معشوق نابالغ را در نظر داشته است.

ج) درختچه بودن نهال:

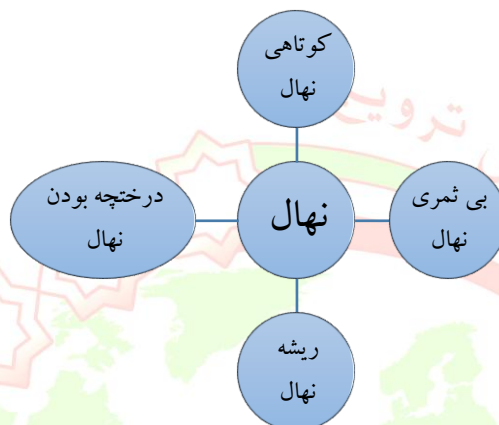
نفس سرد خزان باد بهارست او را نیست در باغ نهالی به شکیبایی سرو
(غ ۶۵۳۱، ب ۱۲)

نهال طور در آب و عرق غرق است از خجلت ز رشک کلک صائب نیشکر تنها نمی‌سوزد
(غ ۳۰۳۱، ب ۱۲)

در این ابیات، شاعر نهال را مجاز از درخت تعبیر کرده است.

(د) ریشه نهال:

- در سیر و دور می‌گذرد ماه و سال ما چون گردباد ریشه ندارد نهال ما
به سبب ریشه سست نهال، شاعر ما آن را نماد عمر کوتاه دانسته است.
در پنجه مژگان تو فولاد شود موم در سنگ کند ریشه نهالی که تو داری
در این بیت نیز، از تعبیر "ریشه در سنگ داشتن نهال" به تأثیر قامت معشوق بر دل سنگدلان اشاره کرده است.

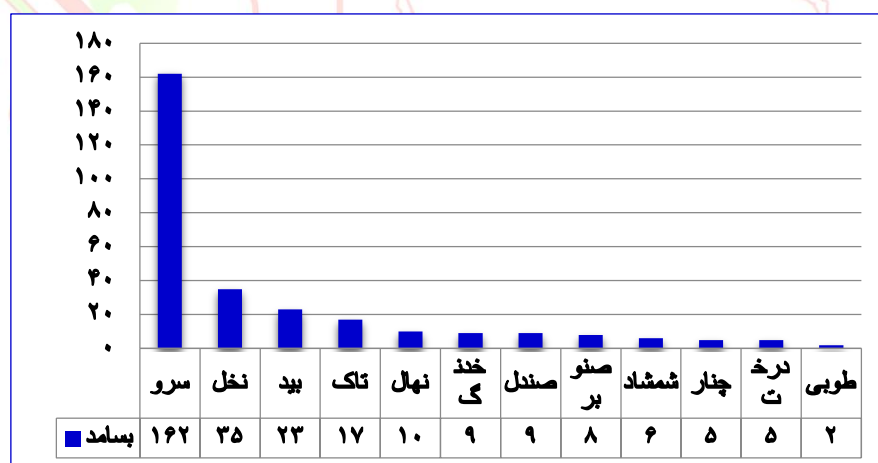


نمودار نهال

نتیجه‌گیری:

انواع درختان، به سبب تکرار لفظ، تصویر و معنی از موتیف‌های خاص واژگانی دیوان صائب به شمار می‌آید. در واقع آنچه این عناصر را به موتیف مبدل کرده است ظهور مکرر آن هاست. نموده‌های بی درپی این عناصر در دیوان شاعر، باعث افزایش جاذبه زیباشناسی شعر برای مخاطب می‌شود. درخت سرو با بیشترین بسامد و نخل و بید و پس از آن انواع درختان، محور تعبیر و تصاویر شاعرانه صائب قرار گرفته است. او به مدد ابزار بیانی به توصیف جزئیات درختان اعم از چوب، برگ، شکل، سایه، ثمر یا بی-ثمری، بلندی یا کوتاهی عمر، سرسبزی، خشکی، خاصیت دارویی پرداخته است و از این رهگذر موفق به خلق مضامین، مفاهیم، معانی و تصاویر متنوع و متعددی در اشعارش شده است. نمودار زیر بیانگر بسامد واژگانی انواع درختان در دیوان صائب است.

نمودار ستونی بسامد واژگانی انواع درختان در اشعار صائب



منابع:

- ۱- تقوی، محمد. الهام، دهقان. (۱۳۸۸). "موتیف چیست و چگونه شکل می‌گیرد؟"، فصلنامه تخصصی نقد ادبی، سال ۲، شماره ۸، صص ۳۱-۷.
- ۲- حسن پورآلاشتی، حسین. (۱۳۸۴). طرز تازه: سبک‌شناسی غزل سبک هندی. تهران، سخن.
- ۳- دلاور، علی. (۱۳۷۶). روش تحقیق در روان‌شناسی و علوم تربیتی. چاپ دوم. تهران، مؤسسه نشر ویرایش.
- ۴- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۸۵). لغت نامه دهخدا. به کوشش غلامرضا ستوده، ایرج مهرکی، اکرم سلطانی. تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ۵- زاهدی کیا، حبیبه. (۱۳۹۱). بررسی مضمون‌آفرینی در غزلیات کلیم کاشانی، فصل‌نامه علمی پژوهشی زبان و ادبیات فارسی- دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج، سال چهارم، شماره ۱۳، صص ۴۰-۲۱.
- ۶- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۲). با کاروان حله، "زائر هند". تهران، جاویدان.
- ۷- زمردی، حمیرا. (۱۳۸۷). نمادها و رمزهای گیاهی در شعر فارسی. چاپ اول. تهران، زوآر.
- ۸- شریفی، محمد. (۱۳۷۸). فرهنگ ادبیات فارسی. چاپ دوم. تهران، فرهنگ نشر نو، انتشارات معین.
- ۹- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۷). فرهنگ اشارات ادبیات فارسی. جلد دوم. چاپ اول. تهران، انتشارات فردوسی.
- ۱۰- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۴). بیان و معانی. چاپ اول. تهران، نشر میترا.
- ۱۱- صادق‌زاده، محمود. (۱۳۸۹). بررسی مختصات سبکی و موتیف‌پردازی در غزلیات کلیم کاشانی، پژوهش‌نامه فرهنگ و ادب، دوره ۶ (۱۰)، صص ۲۹۷-۲۷۹.
- ۱۲- صائب، محمدعلی. (۱۳۸۷). دیوان صائب تبریزی. به کوشش محمد قهرمان. چاپ پنجم. تهران، مؤسسه علمی و فرهنگی.
- ۱۳- قجری، الهه. (۱۳۹۲). پایان‌نامه «بررسی جلوه‌های طبیعت (نباتات) در اشعار صائب» دانشگاه لرستان، استاد راهنما: صادقی تحصیلی، طاهره، استاد مشاور: حیدری، علی.
- ۱۴- گرامی، بهرام. (۱۳۸۶). گل و گیاه در هزار سال شعر فارسی. چاپ اول. تهران، انتشارات سخن.
- ۱۵- گلی، احمد. حمیده، زینال‌زاده. (۱۳۸۸). "سرو و مضامین، تعابیر، تناسبات شعری آن در دیوان صائب تبریزی"، نامه پارسی، شماره ۴۹ و ۴۸، صص ۲۰۰-۱۷۵.
- ۱۶- مظفریان، ولی‌اله. (۱۳۸۸). فرهنگ نام‌های گیاهان ایران، چاپ ششم، تهران: فرهنگ معاصر.
- ۱۷- مظفریان، ولی‌اله. (۱۳۸۸). درختان و درختچه‌های ایران، چاپ دوم، تهران: فرهنگ معاصر.
- ۱۸- معین، محمد. (۱۳۸۸). فرهنگ فارسی، چاپ بیست و پنجم، تهران: امیر کبیر.
- ۱۹- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۷۵). فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی. چاپ دوم. تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی و سروش.